

بررسی فقهی و حقوقی صحت بیع خیاری

سیدحسین آل طاها^۱، عارف بشیری^۲

^۱ استادیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران.

^۲ دانشجوی دکتری، دانشگاه مازندران.

نام نویسنده مسئول:

سیدحسین آل طاها

چکیده

مشروعیت بیع خیاری در شرع اسلام جایز دانسته شده است و اجماع فقها، ادله عام از قبیل المؤمنون عند شروطهم و اوفوا بالعقود و نیز روایات مستفیض از دلایل مشروعیت بیع خیاری به شمار می آیند. در خصوص نقش رد ثمن از سوی فروشنده به خریدار احتمالاتی داده شده، به گونه‌ای که زمینه اختلاف نظر فقها را فراهم کرده است. در این پژوهش که به روش توصیفی - تحلیلی نگارش شده، با تتبع در آراء فقها و قانون مدنی چنین به دست آمده است که شیخ انصاری قول به صحت تمامی احتمالات مطروحه به جز قسم چهارم، یعنی آنجایی که رد ثمن قید برای انفساخ عقد باشد را اختیار کرده‌اند، مرحوم یزدی دیدگاهی مخالف با شیخ داشته و ضمن ایراد بر احتمال نخست، یعنی صورتی که رد ثمن قید خیار باشد، تنها قسم چهارم را صحیح می‌داند، در مقابل این نظرات، محقق اصفهانی قسم چهارم را صحیح دانسته و نائینی ضمن پذیرش قول شیخ، تنها قسم چهارم را صحیح نمی‌دانند. مرحوم ایروانی نیز تنها دو وجه اول از وجوه مطرح شده را داخل در شرط خیار می‌داند؛ قانون مدنی نظر مشهور فقها مبنی بر انتقال مالکیت مبیع به مشتری با وقوع عقد بیع را پذیرفته، با این وجود درباره نظر شیخ مبنی بر تزلزل ملکیت مشتری نسبت به مبیع در مدت خیار و استقرار آن با انقضای خیار که در مورد بیع شرط نزد قانون مدنی مورد پذیرش واقع شده، بین حقوقدانان اختلاف نظر وجود دارد.

واژگان کلیدی: بیع خیاری، شرط انفساخ، رد ثمن، تزلزل ملکیت، شرط فاسخ.

مقدمه

در بعضی قوانین کشورهای فاسخ به عنوان یکی از اسباب سقوط تعهدات شمرده شده است. مقصود از شرط فاسخ این است که در ضمن شرط عقد، انحلال عقد، معلق به یک امری گردد و سپس با تحقق معلق علیه، عقد خود به خود انفساخ یابد و منحل گردد. در حقوق موضوعه ایران به تبع فقه اسلامی تعلیق پذیرفته شده است لکن برخلاف فقه اسلامی و حتی متون حقوقی، تفکیکی میان تعلیق در انعقاد عقد و تعلیق در انحلال عقد به عمل نیامده است.

در اصلاحیه ماده ۳۴ قانون ثبت مورخ ۱۳۸۶/۱۱/۲۹ قانونگذار با صحه گذاشتن بر معاملات شرطی، احکام بیع شرط را همچون معاملات رهنی دانسته که مطابق آن در صورتیکه بدهکار ظرف مهلت مقرر در سند ثبتی، بدهی خود را نپردازد، طلبکار می‌تواند از طریق صدور اجرائیه وصول طلب خود را توسط دفترخانه تنظیم کننده سند درخواست کند. بنابراین در حال حاضر تنظیم سند بیع شرط در دفاتر اسناد رسمی مغایرتی با موازین قانونی ندارد. (عظیمی، بی‌تا، ص ۱۲).

مقصود از تعلیق در حقوق ایران، بیشتر تعلیق در انعقاد عقد است نه انحلال آن، با وجود این چنانکه گفته شد- هم در منابع فقهی و هم در آثار حقوقی، به تفاوت این دو نوع تعلیق اشاره شده است، از جمله اینکه در تعلیق انعقاد عقد، تا زمان تحقق معلق علیه، وفایی به تعهدات مربوط به عقد، لازم نبوده و نمی‌توان متعهد را ملزم به انجام تعهد کرد ولی در تعلیق در انحلال عقد، تعهدات ناشی از عقد تا قبل از تحقق معلق علیه، لازم الوفا هستند (سنه‌وری، ۱۹۹۸، ص ۴۲ و ۴۵). به عبارتی در «فسخ» انحلال بصورت ارادی و یک‌طرفه است، اما «انفساخ» بصورت غیرارادی بوده که طرفین قرارداد هیچگونه نقشی در انحلال آن ندارند. همچنین، اگر شرطی که عقد معلق بر آن است باطل باشد، بطلان شرط به عقد نیز سرایت می‌کند ولی بطلان شرط فاسخ، به عقد لطمه‌ای نمی‌زند؛ مگر اینکه با مقتضای عقد در تنافی باشد (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۴۰۲).

شرط انفساخ در فقه، تحت عنوان «بیع الخيار» بررسی شده است. در آنجا فقها چندین صورت برای رد ثمن در بیع شرط اعتبار نموده‌اند که یکی از این صور، این است که رد ثمن، قید انفساخ معامله باشد که این در واقع، نوعی شرط انفساخ است با این تفاوت که معلق علیه در آن، رد ثمن و از افعال اختیاری متعاملین است (ابهری و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۳۵). عدم اشاره قانونگذار در ماده ۲۶۴ قانون مدنی به شرط انفساخ به عنوان یکی از اسباب سقوط تعهد، این سؤال را مطرح می‌سازد که آیا شرط انفساخ با نظام حقوقی ما سازگاری نداشته که قانونگذار اشاره‌ای به آن ننموده است یا این نهاد هیچ منافاتی با نظام حقوقی ایران نداشته و به طریقی می‌توان برای آن جایگاه قانونی پیدا کرد؟ در پژوهش حاضر سعی بر آن است تا به بررسی صحت و بطلان بیع خیار با توجه به شرط انفساخ عقد بپردازد.

مفهوم بیع خیار

بیع در لغت به معنای داد و ستد (انصاری، و دیگران، همان، ج ۱، ص ۵۷۱) و در اصطلاح حقوقی به معنای خرید و فروش است (جعفری لنگرودی، همان، ج ۲، ص ۹۱۹). خیار در لغت به معنای برتر، افضل و اختیار داشتن آمده است. در اصطلاح به حق یک طرف و یا هر دو طرف عقد در فسخ معامله خیار می‌گویند (انصاری، و دیگران، همان، ج ۲، ص ۹۱۵).

مقصود از بیع خیار بیعی است که در آن برای یکی از طرفین یا هر دو طرف (فروشنده و مشتری) و یا شخص ثالث در مدت معین اختیار فسخ بیع شرط شود (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۶۳). استفاده از خیار شرط بسته به اراده‌ی صاحب آن است و اعمال آن منوط به تخلف از انجام تعهد نمی‌باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۳۱۲).

البته این بیع اعم از بیع شرط است؛ زیرا هر شرط خیار، بیع را به صورت بیع شرط در نمی‌آورد در حالی که بیع شرطی گونه‌ای از بیع خیار است چون در هر حال در بیع شرطی هم خیار، شرط می‌شود (جعفری لنگرودی، همان، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۹۶۸).

۱. مدارک و مبانی صحت بیع خیار

بیع خیار در شرع اسلام مشروع و جایز دانسته شده است و مهم‌ترین دلیل مشروعیت آن، علاوه بر «جماع فقها» و ادله عام مانند «المؤمنون عند شروطهم» و «وفوا بالعقود»، «روایات مستفیضی» است که در زمینه‌ی مشروعیت بیع خیار وارد شده است. یکی از روایات، خیر موثق اسحاق بن عمار است که می‌گوید:

«شخصی برای من نقل کرد که من نزد امام صادق (ع) بودم و مردی از وی سؤال کرد که شخصی نیاز به فروش خانه‌اش پیدا می‌کند پس نزد شخص دیگری رفته و به وی می‌گوید که خانه‌ام را به تو می‌فروشم و دوست دارم که این خانه نزد خودت باقی بماند و آن را به دیگری منتقل نکنی و بر من شرط کنی که چنانچه ظرف مدت یکسال، ثمن را به تو برگردانم تو نیز خانه را به من برگردانی؟ امام (ع) فرمود: ایراد ندارد پس اگر فروشنده، ثمن خانه را ظرف مدت یکسال به خریدار بازگرداند، خریدار نیز خانه را به فروشنده برمی‌گرداند. (سؤال کننده

می‌گوید: به امام عرض کردم: این خانه، حاصل و درآمد زیادی داشته و خریدار از این درآمد و حاصل، استفاده کرده است پس این درآمد متعلق به کیست؟ امام (ع) فرمود: «درآمدها متعلق به خریدار است. آیا نمی‌بینی که چنانچه این درآمد و حاصل بسوزد و تلف شود، از مال خریدار می‌باشد؟» (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۵۵).

شیخ انصاری می‌گوید:

«استدلال قسمت ذیل روایت به استناد قاعده‌ای است که می‌فرماید: «من علیه الغرم فله الغرم» و نیز قاعده‌ای که می‌گوید: «چنانچه مال تلف شود برعهده کسی است که حق خیار ندارد» و در اینجا فروشنده حق خیار دارد پس خسارت و ضمانت تلف مال بر عهده خریدار است» (انصاری، ۱۴۱۰ق، ج ۱۶، ص ۹۲).

۱-۱. نظر فقها در صحت بیع خیار

از آنجا که در بیع خیار، ردّ ثمن از سوی فروشنده به خریدار نقش اساسی را ایفا می‌کند بنابراین فقها اختلاف کرده‌اند که ردّ ثمن چه تأثیری دارد؟ جمعاً ۵ احتمال داده شده است که خلاصه‌شان چنین است:

احتمال نخست: ردّ ثمن در تحقق و ثبوت حق خیار، دخالت دارد یعنی تا ثمن ردّ نشود، حق خیار نیز بوجود نمی‌آید. شیخ انصاری عبارت «تعلیق» و «توقیف» را بکار برده است که هر دو به یک معنا می‌باشد و علتش آن است که در روایات نیز واژه‌ی «توقیف» بکار رفته است و معنایش آن است که حق خیار در وقت ردّ ثمن بوجود می‌آید. حال با توجه به اینکه ردّ ثمن معمولاً مدتی پس از انعقاد عقد صورت می‌گیرد پس زمان تحقق خیار نیز منفصل از زمان عقد است.

احتمال دوم: ردّ ثمن در اجرای حق خیار، دخالت دارد یعنی حق خیار بلافاصله همزمان با انعقاد عقد بوجود می‌آید اما زمانی می‌توان آن را اعمال کرد که ثمن به خریدار ردّ شود.

بنظر می‌رسد این احتمال و احتمال قبل را بتوان با واجب مشروط و واجب معلق در علم اصول تشبیه کرد بدین معنا که در واجب مشروط، اصل وجوب، معلق به تحقق شرط می‌باشد. پس مانند احتمال اول است اما در واجب معلق، اصل وجوب قبل از تحقق شرط بوجود می‌آید اما امتثال آن منوط به تحقق شرط است.

احتمال سوم: ردّ ثمن به منزله‌ی فسخ فعلی و عملی قرارداد است و تفاوت این احتمال با دو احتمال قبلی در آن است که در اینجا نیازی به فسخ لفظی نیست بلکه صرف «ردّ ثمن» کفایت می‌کند اما در دو احتمال قبلی، فسخ لفظی هم لازم است که بدنبال فسخ فعلی، «ردّ ثمن» انشاء می‌شود. در اینجا فروشنده، ثمن را تملیک می‌کند تا مبیع را تملک نماید.

احتمال چهارم: ردّ ثمن در انفساخ عقد دخالت دارد یعنی وقتی ثمن ردّ شد، عقد خودبخود منفسخ می‌شود بنابراین فروشنده، سلطه و اختیاری در فسخ ندارد بلکه اختیار وی به سبب فسخ عقد تعلق می‌گیرد که همان «ردّ ثمن» است. پس وقتی سبب را بوجود آورد، عقد خودبخود منفسخ می‌شود و نیاز به عمل دیگری نیست. مرحوم شیخ انصاری این احتمال را با ظاهر برخی روایات و نیز سخنان ابن زهره (که ایشان صراحتاً ردّ ثمن را بمنزله‌ی اقاله‌ی عقد دانسته است و ظهور در مطلب دارد)، تطبیق داده است. اما در حقیقت این صورت، از مصادیق شرط خیار نیست چون در شرط خیار، حق فسخ باید وجود داشته است.

احتمال پنجم: ردّ ثمن در اقاله تأثیر دارد بدین توضیح که وقتی فروشنده و خریدار چنین شرطی را در ضمن عقد بیع می‌آورند منظورشان آن است که ردّ ثمن به منزله‌ی درخواست اقاله از سوی فروشنده باشد و ردّ مبیع به معنای پذیرش درخواست اقاله از سوی خریدار باشد. ضمانت اجرای این شرط و تعهد آن است که اگر خریدار به تعهد خودش عمل نکند، حاکم او را مجبور می‌کند و اگر حاکم وجود نداشته باشد، فروشنده، عقد را فسخ می‌نماید.

ابن حمزه طوسی صراحتاً در کتاب «وسیله» این احتمال را پذیرفته است (ابن حمزه، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۵۷) و شیخ انصاری احتمال داده است که برخی روایات نیز مطابق با همین احتمال باشند که توضیح آن در قسمت ترجمه بیان گردید و خلاصه‌اش آن بود که در روایات، عبارت «ردّ ثمن و استرداد ثمن» لازم اقاله است و «اقاله»، ملزوم آن می‌باشد و لازم را بیان کرده‌اند، اما ملزوم را اراده نکرده‌اند.

۱-۱-۱. نظر شیخ انصاری

از نظر شیخ تمام موارد مذکور غیر از قسم چهارم (ردّ ثمن قیدی برای انفساخ عقد باشد) صحیح هستند؛ زیرا انفساخ بیع به خودی خود و بدون انشای فعلی یا قولی، شبیه انعقاد بیع بصورت خود به خود و بدون سبب است. در حالی که انعقاد بیع بصورت خودبخودی و بدون سبب خلاف شرع است. پس چنین انفساخی نیز خلاف شرع است (انصاری، همان، ۱۴۱۰، ج ۱۵، ص ۱۷).

بر این اساس از نظر مرحوم شیخ انصاری ردّ ثمن ممکن است شرط تحقق اصل خیار (احتمال اول) یا شرط اجرای خیار (احتمال دوم) یا به منزله‌ی فسخ فعلی باشد (احتمال سوم) یا شرط اقاله باشد (احتمال پنجم) هر چند بسیاری از فقها بسوی احتمال دوم گرایش پیدا کرده‌اند و اما دلیل اینکه احتمال چهارم، اشکال دارد آن است که انحلال عقد بیع همچون سایر مسببات و معلول‌ها نیاز به سبب و علت دارد حال آنکه در احتمال چهارم انفساخ عقد بدون سبب و علت، رخ می‌دهد که برخلاف قاعده‌ی مسلم فقهی و شرعی است که: «هر سببی نیاز به سبب دارد».

۲-۱-۱. نظر مرحوم یزدی

مرحوم یزدی احتمال نخست (ردّ ثمن قید خیار باشد) را مورد ایراد قرار داده و می‌گوید که در این صورت، زمان ایجاد خیار معلوم نیست (حاشیه مکاسب، ج ۲، ص ۵۲)، مگر اینکه سبب وجود خیار را عقد بدانیم بنابراین بصورت معلق از زمان عقد بوجود می‌آید و ردّ ثمن، شرط آن است اما توجه در احتمال دوم قابل طرح است. مرحوم یزدی قسم چهارم را صحیح می‌داند با این استدلال که عموم دلیل شروط دلالت دارد بر صحت شرط نتیجه، مگر اینکه نتیجه‌ی مورد نظر موردی باشد که نیازمند سبب خاص باشد. یزدی در حاشیه مکاسب خویش می‌فرماید:

«در وجه اول اشکال است، و آن جهالت به زمان است، چون آن از قبیل این است که گفته شود «به شرط اینکه خیار برای تو باشد، اگر حاجی بیاید، یا اگر زید بیاید»، و این مشکل‌تر از وجه چهارم است، چون دفع اشکال از آن ممکن است؛ زیرا شرط در سببیتش برای فسخ کفایت می‌کند، و به سبب دیگری نیاز نیست، همانطوری که در ملکیت است، نیز در آن هم نفس شرط کفایت می‌کند، و خواهد آمد که مقتضی قاعده به معنای عموم دلیل شروط، صحت شرط نتیجه کلی است، مگر اینکه ثابت شود که این مورد محتاج به سبب خاص است، مانند طلاق و نکاح و بیع. و این مشترک الورد است بین اول و چهارم، چون بنابر اول نیز، خیار معلق بر رد می‌شود، و ظاهر عدم مانع است از مثل این تعلیق در شروط، چون عمده در دلیل منع آن، اجماع در امثال مقام، مفقود است، همانا فرق بین وجه سوم و چهارم این است که بنابر وجه سوم، شرط می‌شود به اینکه رد سبب برای فسخ است، و بنابر مورد چهارم معامله به هنگام رد منفسخ است، نه اینکه رد سبب باشد و در این هنگام اشکال می‌شود به اینکه معنی ندارد که رد سبب باشد، مگر اینکه مراد از جعل آن، سببیت به قصد انشاء فسخ به وسیله آن باشد، و آن خلاف ظاهر شرط است، ظاهر این است که مجرد رد سبب باشد، و به همین دلیل مشکل‌تر از وجه چهارم می‌شود، همانطوری که نگاه کردن در آینه را سبب برای فسخ قرار دهد، اگر چه انشاء آن به وسیله آن قصد نشود، و بطلانش معلوم است و ظاهر این است که نظر شیخ انصاری به جعل آن، سببیت است، به اینکه انشای فسخ را به وسیله آن قصد کند، همانطوری که از امر سوم ظاهر می‌شود، در این هنگام، اگر رد کند، نه به این قصد، بلکه با این قصد که بعد از رد فسخ کند، عدم کفایت لازم می‌آید» (یزدی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۱۰۶).^۱

۳-۱-۱. نظر مرحوم اصفهانی

از نظر محقق اصفهانی قسم چهارم صحیح است؛ زیرا شرط نیز سبب محسوب می‌شود و قول شیخ که این قسم را فاسد دانسته دفع می‌شود به اینکه نفس شرط به عموم دلیلش سبب است پس بوسیله‌ی شرط، عقد در هنگام ردّ ثمن فسخ می‌شود. جناب محقق اصفهانی در اینجا می‌فرماید: «از جمله آنها این است که بایع بر مشتری انفساخ عقد در زمان ردّ ثمن را شرط کند پس از جمله شرط نتیجه می‌شود، نه شرط حق خیار، و نه شرط فعل. اشکال عام وارد بر شرط نتیجه است به اینکه شرط امر غیر مقدور است، چون قدرتی بر مسببات نیست جز به وسیله اسباب آنها، از آنجایی که شرط به نفس انفساخ بدون سبب قولی، یا فعلی، تعلق گرفته، پس شرط امر غیر مقدور است. اما این قول دفع می‌شود به اینکه نفس شرط به عموم دلیلش، سبب است، پس با شرط عقد در هنگام ردّ ثمن فسخ

^۱ فی الوجه الأوّل إشکال و هو جهالة زمانه إذ هو من قبیل ما لو قیل بشرط أن یکون لک الخیار إن قدم الحاج أو إن جاء زید و هذا أشکل من الوجه الرابع إذ یمکن دفع الإشکال عنه بأن الشرط ینفک فی سببیته للفسخ و لا حاجة إلی سبب آخر و ذلك كما فی المکیة فإنها ینفک فیها نفس الشرط و سیأتی أن مقتضى القاعدة بمعنی عموم دلیل الشروط صحة شرط النتيجة کلیة إلیا إذا کان ثبت کون المورد محتاجا إلی سبب خاص كالطلاق و النکاح و البیع و الحاصل أنه كما یصح أن یقول بتک بشرط أن ینفک مالک الفلانی لی كذلك یصح أن یقول بشرط أن ینفک بیعک الفلانی منفسخا نعم ینفک إشکال کونه معلقا علی الردّ و هذا مشترک الورد بین الأوّل و الرابع إذ علی الأوّل ینفک الخیار معلقا علی الردّ و الظاهر عدم المانع من مثل هذا التعلیق فی الشروط إذ العمدة فی دلیل منعه الإجماع المفقود فی أمثال المقام ثم إن الفرق بین الوجه الثالث و الرابع أنه علی الثالث ینفک الشرط کون الرد سببا للفسخ و علی الرابع کون المعاملة منفسخة عند الرد لا أن ینفک الرد سببا و حیث هو سببا إلیا أن ینفک المراد جعله سببا بقصد انشاء الفسخ به و هو خلاف ظاهر الشرط فإن الظاهر کون مجرد الرد سببا و معه ینفک من الوجه الرابع إذ ینفک كما لو جعل النظر فی المرأة سببا للفسخ و إن لم یقصد به انشاءه و من المعلوم بطلانه و الظاهر أن نظر المصنف إلی جعله سببا بأن یقصد انشاء الفسخ به كما ینفک منه فی الأمر الثالث الذی سیجیء و حیث فلو ردّ لا بهذا القصد بل بأن ینفک بعده یلزم عدم کفایت.

می‌شود. انشاءالله خواهد آمد که نتایج و مسببات مختلف هستند، برخی از آنها متوقف است بر سبب مخصوص مانند زوجیت، و برخی از آنها بر سبب مخصوص متوقف نیست، مانند ملکیت، و کلام در اینجا در شرط ملکیت مبیع برای بایع به رد ثمن نیست، بلکه کلام در شرط انفساخ است، و انحلال مانند انعقاد با نفس شرط محقق نمی‌شود، پس ملکیت با شرط محقق می‌شود، مگر اینکه عقد و قرار مرتبط با قرار دیگری به شرط محقق نشود، چه فرقی بین تحقق عقد با شرط و تحقق انفساخ با شرط است؟ همانطوری که عقد - بما هو - با شرط منعقد نمی‌شود، همینطور انفساخ و انحلال با شرط محقق نمی‌شود، و این محذور با تقریب دفع می‌شود: اینکه عقد معنوی اعتباری عبارت است از قرار بین معامله‌ین مرتبطین، و این عقد معنوی با عقد لفظی انشائی حاصل می‌شود، همانطوری که حلیت معنوی اعتباری با فسخ انشائی محقق می‌شود، و انعقاد در اولی و انحلال در دومی از نتایج عقد و حلیت نیست، بلکه به ذات مختلف و به اعتبار متحد هستند، پس این معنی واحد به اعتبار قیامش به وسیله عاقد و فاسخ و صدورش از هر دوی آنها عقد و حلیت است، و به اعتبار قبول مورد برای هر دوی آنها، و قیام هر دوی آنها به آن، به قیام حلولی، انعقاد و انحلال است، نظیر کسر و انکسار، و آنچه که به هر نحوی از انحاء انشاء، قابل تحقیق است، عقد و حلیت است، پس آنها قائم به منشأ هستند به نحو قیام فعل تولیدی به فاعلش. واضح است که انشاء قرار معاملی مرتبط با قرار دیگر با این عبارت « شرط کردم بر تو اینکه خانه برای تو باشد، به عوض فلان چیز». با قبول طرف، قرار مرتبط بین دو نفر محقق می‌شود، و توقف بیع بر الفاظ مخصوص شرعی ارتباطی با عدم معقولیت تحقق عقد با شرط ندارد. و اما آنچه گفتیم از شرط نتیجه، به ملاحظه این است که تأثیر این شرط در انفساخ بر تحقق حلیت در خارج بعد از رد متوقف نیست» (اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۱۹۱).

۴-۱-۱. نظر مرحوم نائینی

نائینی با شیخ موافق است. ایشان نیز فقط قسم چهارم را صحیح نمی‌داند. در مورد اولی و دومی می‌گوید:
«در این دو قسم هیچگونه محذوری نیست مگر تعلیق و جهالت که در خصوص تعلیق دلیلی اقامه نشده، جز اجماع و معقده عقود نه شروط در ضمن آن» (نائینی، ۱۳۷۳ق، ج ۲، ص ۴۴).
در خصوص جهالت نیز می‌گوید:

«اما جهالت، مضر است، اگر مدت اصلاً معین نباشد، مانند اینکه بگوید که «من خیار دارم، هر گاه ثمن را آوردی در هر وقتی»، اگر چنین بگوید مانند این است که بگوید «اگر زید بیاید خیار برای من است»، و این بر خلاف آن است که بگوید: «برای من خیار است، اگر ثمن را بیاوری در هر وقتی از اوقات از زمان عقد تا امسال»، در اینجا خیار، غیر مجهول است، مگر اینکه از باب جهل به معلق علیه باشد، و آن به اشکال تعلیق برمی‌گردد نه به اشکال جهالت» (نائینی، همان، ج ۲، ص ۴۴).
اما در مورد قسم چهارم می‌گوید:

«یکی از محذورین بر آن وارد می‌شود، و آن یا انفساخ عقد بدون سبب است، یا اقتضاء وجود شیء عدم نفسش است. پس بیع خانه شرط انفساخش به رد مثل ثمن یا شرط انفساخ عقد بدون سبب برمی‌گردد که این باطل است؛ زیرا انتقال بدون سبب در شریعت ثابت نیست و مخالف کتاب و سنت است و یا اینکه برمی‌گردد به اینکه نفس شرط انفساخ انشاء برای فسخ، موجب انفساخ بیع بوسیله‌ی این شرط است. پس بنابراین بیعی نیست تا اینکه در ضمن آن انفساخش شرط شود و در این صورت مثل ثمن رد می‌شود» (نائینی، همان، ج ۲، ص ۴۴).

۵-۱-۱. نظر مرحوم ایروانی

مرحوم ایروانی معتقد است که فقط دو وجه اول از وجوه مذکور در شرط خیار داخل است و باقی موارد متصوره نسبت به آن اجنبی هستند. یکی از آن‌ها شرط انفساخ است و دیگری شرط اقاله و سوومی (رد ثمن به عنوان فسخ عملی باشد) از جزئیات دومی است و شایسته نیست که افراد آن وجه مستقلاً در عرض آن باشند.
ایروانی می‌گوید:

«اشتراط خیار فراگیر است به شرط اینکه فسخ نشود مگر در زمان رد مثل ثمن که این خود گاهی مطلق است و گاهی مقید می‌شود. گاهی مطلق است پس فسخ حاصل می‌شود به هر چیزی که فسخ بوسیله‌ی آن ناشی می‌شود اعم از قول یا فعل، و گاهی مقید می‌شود به اینکه فسخ با قول باشد همانطوری که مقید می‌شود به اینکه با فعل باشد و فسخ به رد ثمن از جزئیات فسخ به فعل است» (ایروانی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۳۶).

بر این اساس مرحوم ایروانی نیز با قول شیخ مخالف می‌باشد؛ زیرا ایشان قسم چهارم را داخل در شرط خیار می‌داند برخلاف شیخ.

۶-۱-۱. نظر صاحب‌الکرامه

صاحب کتاب مفتاح‌الکرامه چنین می‌نویسد: «ظاهر اخبار و روایات مانند ظاهر کتابهای خلاف، غنیه و جواهر، وجوب رد مبیع به مجرد رد ثمن است گرچه با بیع معامله را فسخ نکند و در «الریاضی» آمده است که وجه غالب این است که عادتاً این رد، فسخ معامله می‌باشد، اما مخالفت صاحب ریاضی با قول اصحاب مبنی بر این که خیار بعد از رد باشد نه این که به نفس خود، موجب فسخ معامله شود واضح نیست. در «جامع المقاصد» و «تعلیق الارشاد» و «ایضاح النافع» و «التنقیح» آن چه تصریح شده این است که مجرد رد ثمن موجب از بین رفتن بیع نیست و نیز در کتابهای «غایه المرام» و «مجمع البرهان» و «المسالک» و «الدروسی» اگر چه ابتدای کلام آن ها غیر صریح است اما در اثنای کلام شان این تصریح شده که مجرد رد ثمن قاطع بیع نیست». (حسینی عاملی، ۱۳۲۶ق، ص ۹۷۲ و ۹۷۱).

صاحب مفتاح، پس از اشاره به کتاب‌های مختلف و رویه آنها در خصوص این مسأله که مجرد رد ثمن نمی‌تواند موجب انفساخ عقد بیع باشد، نظر قطعی خود را چنین بیان می‌دارد: «اكتفای به این که رد ثمن به نفس خود فسخ معامله باشد مردود است چرا که دلالت رد بر فسخ، قطعی نیست اگر اراده بر رد، فسخ را اذن دهد اما اراده غیر از مراد است، و اقتضای کلام اصحاب اشتراط خیار بعد از رد است و این به خلاف فسخ به نفس رد است و اقتضای اشتراط خیار بعد از رد است» (حسینی عاملی، همان، ص ۹۷۲).

صاحب کتاب مصباح‌الفقاهه معتقد است در این وجوه پنجگانه که برای رد ثمن عنوان شده، فقط وجه پنجم یعنی رد ثمن شرط وجوب اقاله، یک وجه مستقل است و وجوه دیگر در مقابل وجه اول (رد ثمن قید خیار) وجه دیگری محسوب نمی‌شود. وجه دوم و سوم و چهارم به همان وجه اول برمی‌گردد. استدلال ایشان در این که وجه چهارم نیز در مقابل وجه اول وجه دیگری نیست بدین نحو است: «الان مرجع هذا الى ان العقد اینفسخ بحصول سبب الفسخ و ایجاد ما ی تحقق به الفسخ و هو عین الوجه الاول فانه علیه أيضاًینفسخ العقد بایجاد ما ی تحقق به الفسخ من الفسخ القولی أو الفعلی» (خویی، ۱۳۶۶، ۲۲۸ و ۲۲۷).

استدلال ایشان این است که در جایی که رد ثمن قید انفساخ معامله است عقد هنگامی منفسخ می‌شود که سبب فسخ و آن چه موجب تحقق فسخ است ایجاد شود. در وجه اول که خیار معلق بر رد است نیز عقد هنگامی فسخ می‌شود که سبب فسخ ایجاد شود؛ چه فسخ فعلی یا قولی باشد. بنابراین وجه چهارم غیر از وجه اول نیست. به نظر می‌رسد آن چه سبب شده که ایشان وجه چهارم را همان وجه اول بدانند، ارادی بودن رد ثمن در شق اول در ایجاد خیار و در شق دوم در تأثیر انشای انفساخ است، اما این شباهت نمی‌تواند سبب شود که وجه چهارم همان وجه اول دانسته شود؛ زیرا زمانی که رد ثمن قید ایجاد خیار است مشروط له با رد ثمن برای خود، خیار ایجاد میکند ولی در جایی که رد ثمن، قید انفساخ است وی با رد ثمن زمینه‌تاثیر اراده انشایی خود و شارط را بر انفساخ معامله فراهم می‌سازد (خویی، همان، ۲۲۸ و ۲۲۷).

۷-۱-۱. نظر قانون مدنی

قانون مدنی دیدگاه مشهور فقها را مبنی بر حصول مالکیت مشتری با وقوع عقد بیع پذیرفته و در بعضی مواد به آن تصریح کرده است. از جمله بر اساس ماده ۳۶۳ قانون مدنی «در عقد بیع وجود خیار فسخ برای متبایعین یا وجود اجلی برای تسلیم یا تادیه ثمن مانع انتقال نمی‌شود». ماده ۳۶۴ نیز مقرر کرده است: «در بیع خیاری، مالکیت از حین عقد بیع است، نه از تاریخ انقضای خیار...». نظری که قانون مدنی برگزیده و مشهور فقیهان نیز تأیید کرده‌اند، بر این منطبق استوار است که امکان بر هم زدن عقد، تا زمانی که واقعیت خارجی پیدا نکرده و اجرا نشده است، در آثار آن و از جمله انتقال مالکیت اثر ندارد. فسخ ناظر به آینده است و از اعتبار آنچه به همراه عقد رخ داده است نمی‌کاهد. بنابراین، خریدار ملکی که برای فروشنده اختیار فسخ آن وجود دارد، مالک است و می‌تواند هر تصرفی را که بخواهد در آن انجام دهد (کاتوزیان، ۱۳۷۱، همان، ص ۸۹).

۸-۱-۱. حکم خاص بیع شرط در قانون مدنی

گذشته از ماده ۳۴ اصلاحی مورخ ۱۳۵۱/۱۰/۱۸ قانون ثبت اسناد و املاک که بیع شرط را در زمره معاملات با حق استرداد محسوب کرده و تملک خریدار را متزلزل و حتی وی را در حکم طلبکار شناخته است، ماده ۴۶۰ قانون مدنی مقرر کرده است که «در بیع شرط مشتری نمی‌تواند در مبیع تصرفی که منافی خیار باشد از قبیل نقل و انتقال و غیره بنماید».

همچنین، حسب ماده ۵۰۰ همان قانون «در بیع شرط مشتری می‌تواند مبیع را برای مدتی که با بیع حق خیار ندارد، اجاره دهد و اگر اجاره منافی با خیار با بیع باشد، به وسیله جعل خیار یا نحو آن حق با بیع را محفوظ دارد، و الا اجاره تا حدی که منافی با حق با بیع باشد باطل خواهد بود».

درباره حکم ماده ۴۶۰ قانون مدنی که قانونگذار برای حفظ حقوق فروشنده، خریدار را از تصرفی که منافی خیار باشد منع می‌کند، مرحوم دکتر «سیدحسن امامی» نوشته است:

«در بیع خیارى ملكيت مشترى نسبت به مبيع در مدت خیار متزلزل است، ملكيت مزبور به انقضای خیار مستقر می‌شود و مشتری می‌تواند هرگونه تصرفی در مبيع بنماید» (امامی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۵۳۱).

بدین ترتیب، مرحوم امامی مالکیت خریدار شرطی را متزلزل دانسته و نتیجه گرفته که بر خلاف سایر خیارها، مالکیت در بیع شرط محدود است.

بر خلاف این نظر، عده‌ای دیگر مانند مرحوم استاد «محمد عبده» (برجردی) اعتقاد داشتند که معنی خیار شرط این نیست که تاثیر عقد و حصول نقل و انتقال موقوف به انقضای زمان خیار باشد، بلکه با وقوع عقد، نقل و انتقال حاصل می‌شود و مبيع به مشتری و ثمن به بايع تعلق می‌گیرد. در نهایت، صاحب خیار حق دارد عقد را فسخ کند و در این صورت، هر مالی به صاحبش بر می‌گردد (عبده، ۱۳۳۹، ص ۱۳۰). برخی حقوقدانان درباره مفاد ماده ۴۶۰ قانون مدنی و تحلیل آن می‌گویند:

«مفاد ماده شگفت می‌نماید، چرا که انتقال و تلف مورد معامله از فسخ نیست و با آن منافاتی ندارد، مگر اینکه گفته شود در خیار شرط مقصود این است که عین مبيع برای باز پس گرفتن آماده بماند. پس، مفاد شرط است که مالک را از تصرف‌های مضر به این مقصود باز می‌دارد» (حسنی، ۱۳۹۱، ص ۷۸).

۹-۱-۱. محدود کردن تصرف مالک

به هر حال، دلیل منع مالک هر چه باشد، محدود کردن تصرف مالک در مدتی معین با مالکیت او منافات ندارد، چنان‌که اگر مالکی خودرو خود را بفروشد و در قرارداد شرط شود که خریدار تا ۶ ماه حق انتقال به دیگران را ندارد، هیچ‌کس در مالکیت او تردید نمی‌کند. قانون مدنی نیز هیچ تردیدی در این زمینه باقی نمی‌گذارد، چنان‌که در ماده ۴۵۹ قانون مدنی و در فرض فسخ بیع به وسیله فروشنده آمده است:

«در بیع شرط به مجرد عقد، مبيع ملك مشترى می‌شود، با قید خیار برای بايع. بنابراین اگر به شرایطی که بین او و مشتری برای استرداد مبيع مقرر شده عمل ننماید، بیع قطعی شده و مشتری مالک قطعی مبيع می‌گردد و اگر بالعکس بايع به شرایط مزبوره عمل نماید و مبيع را استرداد کند، از حین فسخ مبيع مال بايع خواهد شد، ولی نمائات و منافع حاصله از حین عقد تا حین فسخ مال مشتری است.»
ظاهراً این موضوع کنایه از این است که پیش از اعمال خیار، مبيع به خریدار متعلق بوده است.

ماده ۴۵۴ قانون مدنی نیز مقرر کرده است: «هرگاه مشتری مبيع را اجاره داده باشد و بیع فسخ شود، اجاره باطل نمی‌شود، مگر اینکه عدم تصرفات ناقله در عین و منفعت بر مشتری صریحاً یا ضمناً شرط شده باشد که در این صورت، اجاره باطل است.»

بنظر می‌رسد قاعده جمع بین مالکیت خریدار و جلوگیری از تصرف ناقل او را در این ماده به خوبی می‌توان مشاهده کرد: خریدار در هر حال پس از عقد مالک است، ولی دو طرف می‌توانند به طور صریح یا ضمنی از اختیار او بکاهند و در بیع شرط نیز ظاهر این است که فروشنده به استرداد عین مبيع نظر دارد. پس حفظ امکان اجرای این حق با ممنوع ساختن تصرف ناقل او منافات دارد و در محدوده منع ضمنی شرط قرار می‌گیرد (حسنی، همان، ص ۸۸).

۱۰-۱-۱. مالکیت خریدار شرطی متزلزل

بعضی از نویسندگان، مالکیت خریدار شرطی را متزلزل توصیف کرده و از آن نتیجه گرفته‌اند که بر خلاف سایر خیارها، مالکیت در بیع شرط محدود است، ولی باید انصاف داد که در مورد سایر خیارها نیز مالکیت متزلزل است و هیچ دلیلی برای ممتاز ساختن شرط وجود ندارد. راه معقول همان است که گفته شود در خیار شرط، فرض این است که فروشنده می‌خواهد امکان دست یافتن به عین مبيع برای او محفوظ بماند و همین خواست قلمرو اختیار خریدار را محدود می‌کند.

بعضی فقها نیز وجود خیار را مانع انتقال می‌دانند و بر این مبنا تصرف طرف قرارداد را مجاز نمی‌شمرند و گروهی وجود حق تملک عین را عامل محدودکننده مالکیت می‌بینند و مالک را از تصرفی که با اجرای خیار منافات دارد منع می‌کنند، خواه تصرف موضوع اجرای خیار را تلف کند یا به دیگری انتقال دهد یا در معرض این دو نهد. قانونگذار ما از حکم اول پیروی نکرده است و در صورتی که در قرارداد شرط خلاف نشده باشد، وجود خیارهای قانونی مانع از انتقال نیست و مالک جدید حق هرگونه تصرف مادی و معنوی را در ملک خود دارد، اما حکم اخیر را در مورد خیار شرط پذیرفته و فرض کرده که جعل شرط با این تعهد ضمنی همراه است که موضوع معامله تا پایان مدت خیار آماده بازگرداندن به مالک اصلی است و همین قید مالکیت را محدود می‌کند همانگونه که ماده ۵۰۰ قانون مدنی چنین مقرر نموده است (حسنی، همان، ص ۶۳).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

ا- با توجه به نقش ردّ ثمن از سوی فروشنده به خریدار در بیع خیاری، احتمالاتی در این خصوص داده شده است، شیخ انصاری از بین احتمالات مطروحه تمام موارد مذکور غیر از قسم چهارم، یعنی آنجایی که ردّ ثمن قید برای انفساخ عقد باشد را صحیح می‌داند؛ دلیل قول ایشان آن است که انفساخ بیع به خودی خود و بدون انشای فعلی یا قولی، مانند انعقاد بیع بصورت خود به خود و بدون سبب می‌باشد و این در حالی است که انعقاد بیع بصورت خودبخود و بدون سبب خلاف شرع به شمار می‌آید. پس با توجه به این امر، چنین انفساخی نیز خلاف شرع است.

ب- مرحوم یزدی با ایراد بر احتمال نخست، یعنی صورتی که ردّ ثمن قید خیار باشد، قسم چهارم را صحیح می‌داند، با این بیان که عموم دلیل شروط، بر صحت شرط نتیجه دلالت می‌کند، مگر اینکه نتیجه‌ی موردنظر موردی باشد که احتیاج به سبب خاص داشته باشد.

ت- محقق اصفهانی نیز قسم چهارم را صحیح می‌داند؛ در مقابل نائینی با قبول قول شیخ، فقط قسم چهارم را صحیح نمی‌داند. دلیل ایشان در خصوص صحت احتمال اول و دوم این است که در این دو قسم هیچگونه محذوری وجود ندارد، مگر تعلیق و جهالت و در مورد تعلیق دلیلی، جز اجماع و معقده عقود اقامه نشده است.

ث- از دیدگاه مرحوم ایروانی نیز تنها دو وجه اول از وجوه مذکور داخل در شرط خیار می‌باشد و دیگر احتمالات در شرط خیار داخل نمی‌باشند.

ج- قانون مدنی با نظر مشهور فقها مبنی بر انتقال مالکیت مبیع به مشتری با وقوع عقد بیع موافق است و نظر مخالفی که به شیخ طوسی و ابن‌جنید نسبت داده شده از دیدگاه مقنن قانون مدنی مردود است، ولی درباره نظر شیخ انصاری مبنی بر تزلزل ملکیت مشتری نسبت به مبیع در مدت خیار و استقرار آن با انقضای خیار که در مورد بیع شرط نزد قانون مدنی پذیرفته شده است، میان حقوقدانان اختلاف نظر وجود دارد؛ به این معنی که بعضی مانند «محمد عبده» معنی خیار در بیع شرط را توقف حصول مالکیت بر انقضای خیار نمی‌دانند و مالکیت مشتری را نسبت به مبیع در بیع شرط کامل و فقط قابل ازاله با فسخ بایع می‌دانند. در مقابل، عده‌ای مانند مرحوم استاد امامی مالکیت مشتری را فقط در بیع شرط محدود و متزلزل می‌دانند و عده‌ای دیگر مانند مرحوم دکتر کاتوزیان این تزلزل ملکیت را به سایر اختیارات تسری داده‌اند و مبنای تمایز حکم قانون مدنی در مورد تحدید مالکیت مشتری در بیع شرط را یک فرض قانونی مبنی بر خواست فروشنده برای امکان دست یافتن به عین مبیع می‌دانند. در بیع خیاری ملکیت مشتری نسبت به مبیع در مدت خیار متزلزل است، ملکیت مزبور به انقضای خیار مستقر می‌شود و مشتری می‌تواند هرگونه تصرفی در مبیع بنماید.

منابع و مراجع

- [۱] قرآن کریم
- [۲] ابن حمزه طوسی، محمد بن علی بن حمزه، الوسيلة إلى نيل الفضيلة، چاپ اول، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی (ره)، قم - ایران، ۱۴۰۸ ه.ق.
- [۳] ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت - لبنان: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دارصادر، ۱۴۱۴ق.
- [۴] انصاری دزفولی، مرتضی بن محمد امین، کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط - القدیمة)، منشورات دار الذخائر، قم - ایران، اول، ۱۴۱۱ق.
- [۵] کتاب المکاسب (المحشّی)، چاپ سوم، مؤسسه مطبوعاتی دار الکتاب، قم - ایران، ۱۴۱۰ق.
- [۶] انصاری، مسعود و طاهری، محمدعلی، دانشنامه حقوق خصوصی، چاپ اول، تهران: انتشارات محراب فکر، ۱۳۸۴.
- [۷] اصفهانی، محمد حسین کمپانی، حاشیه کتاب المکاسب (للأصفهانی، ط - الحديثة)، أنوار الهدی، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ق.
- [۸] امامی، حسن، حقوق مدنی، تهران - ایران: انتشارات اسلامیة، ۱۳۶۶.
- [۹] ایروانی، علی بن عبد الحسین نجفی، حاشیه المکاسب (للایروانی)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران - ایران، اول، ۱۴۰۶ق.
- [۱۰] جعفری لنگرودی، محمدجعفر؛ میسوط در ترمینولوژی حقوق، چاپ اول، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۸.
- [۱۱] حلی (محقق)، نجم الدین، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ه.ق.
- [۱۲] حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه.ق.
- [۱۳] حسینی، محمد مهدی، بررسی حقوقی انتقال مبیع در اثنای مدت (خيار شرط)، پایان نامه دانشگاه تهران، ۱۳۹۱.
- [۱۴] حسینی، سید محمد عاملی، مفتاح الکرامة، چاپ اول، چاپ مصر، ۱۳۲۶.
- [۱۵] خویی، سید ابو القاسم موسوی، مصباح الفقاهة (المکاسب)، چاپ اول، قم: انتشارات حاجیانی، ۱۳۶۶.
- [۱۶] راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، چاپ اول، لبنان: دار العلم، ۱۴۱۲ق.
- [۱۷] سبزواری، عبدالاعلی، مهذب الاحکام، چاپ چهارم، قم - ایران: مؤسسه المنار - دفتر حضرت آیه الله، ۱۴۱۳ ق.
- [۱۸] سنهوری، عبدالرزاق، الوسيط فی شرح قانون مدنی، منشورات، الحلبي الحقوقیه، بیروت، ۱۹۹۸م.
- [۱۹] طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، چاپ چهارم، تهران - ایران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ ه.ق.
- [۲۰] عبده (بروجردی)، محمد، کلیات حقوق اسلامی، چاپ اول، تهران: موسسه وعظ و تبلیغ اسلامی، ۱۳۳۹ق.
- [۲۱] قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران - ایران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۱۲ ه.ق.
- [۲۲] کاتوزیان، ناصر، اعمال حقوقی، قرارداد، ایقاع، چاپ دوم، تهران - ایران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۱.
- [۲۳] قواعد عمومی قراردادها، چاپ پنجم، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، ۱۳۸۰.
- [۲۴] عقود معین، چاپ دوازدهم، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۶.
- [۲۵] قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، چاپ پنجم، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۷.
- [۲۶] کاشف الغطاء، حسن بن جعفر، أنوار الفقاهة، چاپ اول، نجف اشرف - عراق: مؤسسه کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ ه.ق.
- [۲۷] کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامیة)، دار الکتب الإسلامیة، تهران - ایران، چهارم، ۱۴۰۷ق.
- [۲۸] معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۶۳.
- [۲۹] نائینی، میرزا محمد حسین غروی، منیة الطالب فی حاشیه المکاسب، المكتبة المحمدیة، تهران - ایران، اول، ۱۳۷۳ق.
- [۳۰] نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، چاپ هفتم، بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ ه.ق.
- [۳۱] واسطی، زبیدی، حنفی، محبّ الدین، سید محمد مرتضی حسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت - لبنان، اول، ۱۴۱۴ق.
- [۳۲] یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، حاشیه المکاسب، مؤسسه اسماعیلیان، قم - ایران، دوم، ۱۴۲۱ق.
- [۳۳] عظیمی، محمد، آیا تنظیم اسناد بیع شرط در دفاتر اسناد رسمی مجاز می باشد؟، انجمن دانشنامه حقوق، تهران، بی تا.